

در مصاحبه با دکتر علی پایا و دکتر حسین نوروزی

اقتراح عقلانیت و معنویت

گفتگوها از: سیدرضی عمادی

منوچهر دین پرست

□ مصاحبه با دکتر علی پایا* تغییر و تطوّرند.

در قالب اصطلاحات فلسفی می توان برای
ایضاح این دو پدیدار از مفهوم «حیث التفاتی
intentionality» مدد گرفت. حیث التفاتی ناظر به
حالات ذهن آدمی است و به این اعتبار به
شیوه های مختلفی تقسیم بندی می شود.

در یک تقسیم بندی حیثهای التفاتی به
حیثهای التفاتی معرفتی و حیثهای التفاتی ارادی
تقسیم می شوند. حیثهای التفاتی معرفتی نظیر
باورها، فرضیه ها، نظریه ها، ادراکات، خاطره ها
و امثالهم دارای جهت انطباق از «ذهن به عین یا

○ کیفیت رابطه ای که می توان میان
معنویت و عقلانیت تصور کرد چیست؟
آیا اساساً تصور چنین ارتباطی کاری
شدنی و صحیح است؟

● معنویت و عقلانیت دو بُعد مکمل وجودی
آدمی به شمار می روند و بدون حضور هر یک،
کل واحدی که آدمی نام دارد، ناقص و ابتر
خواهد بود. این هر دو جنبه محصول تکامل
قوای ادراکی و عاطفی - احساسی آدمی هستند
و نظیر همه پدیدارهای دیگر در عالم مستمراً در

* استاد دانشگاه وست مینستر انگلستان

از ذهن به عالم» هستند. این حیثهای التفاتی بر ساخته‌های ذهنی هستند که به قصد فهم واقعیتی که به اعتقاد فیلسوفان رئالیست مستقل از ذهن شناسنده فرض می‌شود، پدید می‌آیند. واقعیت مستقل از ذهن اعم از واقعیت فیزیکی، واقعیت اجتماعی و تاریخی و اذهان دیگران است. حیثهای التفاتی معرفتی در خلق سپهر عقلانیت نقشی اساسی ایفا می‌کند.

حیثهای التفاتی ارادی نظیر آرزوها، نیتها، اراده‌ها و... دارای جهت انطباق از «عین به ذهن یا از عالم به ذهن» هستند. این حیثهای التفاتی عالم را چنان که شخص مایل است ببیند یا بسازد می‌نمایانند. این نوع از حیثهای التفاتی در خلق سپهر معنی یا سپهر معنویت نقش اساسی دارند. سپهر معنی، یعنی زیست جهانی که همه ارزشها، فضیلتها و ایده‌آلهای هنجاری و

اخلاقی و ایمانی شخص به آن تعلق دارد. برای واقعگرایان معرفتی و اخلاقی، حوزه ارزشها نیز از عینیت و واقعیت برخوردارست و بخشی از واقعیت کلی به شمار می‌آید.

حیثهای التفاتی در یک تقسیم دیگر به حیثهای التفاتی جمعی و فردی منقسم می‌شوند که به یکدیگر تحویل‌پذیر نیستند. به اعتبار وجود این تقسیم، سپهرهای عقلانیت و معنویت نیز به سپهرهای عقلانیت و معنویت فردی و جمعی منقسم می‌شوند. سپهر عقلانیت جمعی، زیست جهانی است که در آن آموزه‌های عقلانی جمعی و مشترک میان آدمیان جای

○ به نظر شما تلاش برای ایجاد ارتباط میان این دو قلمرو می‌تواند راه‌حلی برای مشکلات ذهنی و فلسفی بشر امروز باشد و آیا میراث فلسفی کانت می‌تواند به هم‌نهادی (تعامل) این دو قلمرو کمک کند؟

● تقابلی که در گذشته میان رهیافتهای متکی به عقلانیت خام (خواه آنچه که مثلاً در قالب راسیونالیسم دکارتی ارائه شده بود و خواه آنچه که به عنوان عقلگرایی امپیریستی در رهیافت حلقه وین ظهور یافته بود) و رمانتیسیسم

افراطی (آن گونه که در رویکرد روسو و رمانتیستهای قرن هجدهم متجلی شده بود) و یا

در قالب تقابل میان «دو فرهنگ» در قرن بیستم مورد بحث قرار گرفته بود در زمانه ما، در برخی از حوزه‌های فکری، تا حد زیادی تضعیف شده و جای خود را به نوعی رویکرد از سر بلوغ و پختگی داده که در آن کوشش می‌شود از نقاط قوت در سپهر عقلانی و معنوی برای تکمیل چارچوبهای نظری غنی‌تری بهره گرفته شود.

در حوزه وسیع فلسفه تحلیلی در قلمروهایی نظیر فلسفه اخلاق یا فلسفه دین یا فلسفه زیباشناسی می‌توان نمونه‌های درخوری از این قبیل تلاشهای معرفت‌شناسانه بلوغ یافته را مشاهده کرد. از جمله جهاتی که به این بلوغ فکری کمک رسانده یکی فهم این نکته است که میان علم تجربی که پارادایم معرفت عقلانی، به شمار می‌آید، و دین یا هنر یا اخلاق که پارادایم معرفت معنوی به شمار می‌آیند، آنجا که پای یافته‌های نو و کشفهای بدیع و خلاقیتها در کار می‌آید، تفاوتی ماهوی از حیث تجربه شخصی فاعل شناسایی وجود ندارد و این قبیل کشف و شهودها و خلاقیتها در عوالمی رخ می‌دهد که در آنجا عقل و معنا و معرفت پیشینی و شهودهای حسی و عقلی چنان در هم تنیده‌اند که جدا کردن آنها به شیوه‌های عقلانی امکان‌پذیر نیست. در این قبیل تجربه‌ها هر چه زیست جهانهای عقلانی و معنوی شخص غنی‌تر باشد، احتمال غنای

تجربه‌هایی که حاصل می‌شود بالاتر خواهد بود.

توجه به این نکته که میان قلمروهای به ظاهر متفاوت معرفتی، در زیرین‌ترین لایه‌ها ارتباط و وابستگی و قرابت وجود دارد می‌تواند زمینه را برای اتخاذ رویکردهای سازنده‌تر و کارآمدتر برای یافتن راه‌حلهای بدیع‌تر جهت مسائلی که ابناء بشر با آن مواجهند فراهم می‌سازد.

میراث فلسفی کانت سهمی عمده در ایجاد تحول بنیادین در دیدگاههای انسان مدرن داشته است. بدون تردید هیچ متفکری نمی‌تواند بدون آشنایی با این میراث، تکاپوهای نظری خود را به نحوی خرسندکننده به پیش ببرد. اما این سخن بدین معنا نیست که قافله معرفت بشری هنوز در گردنه‌هایی سیر می‌کند که در دوران کانت (قرن هجدهم) بدان رسیده بود. واقعیت این است که طی دو قرن که از عرضه میراث کانت سپری شده پیشرفتهای بسیار چشمگیری در عرصه کاوشهای نظری و معرفتی به بار آمده و علاوه بر شناسایی و تصحیح بسیاری از اشتباهات گذشتگان راههای تازه‌ای پدیدار گشته که بر پیشینیان آشکار نبوده است. پیگیری برنامه‌های تحقیقاتی جدیدی که بر مبنای این دستاوردهای جدید شکل گرفته‌اند می‌تواند بهره‌های معرفتی ارزشمندی به بار آورد.

○ مراد و مقصود از عقلانیت چیست؟

● مسئله عقلانیت را از زوایای مختلف می‌توان مورد توجه قرار داد. از جمله از چپستی آن پرسش کرد یا وجه رجحان آن را بر رهیافت‌های غیرعقلانی جو یا شد و یا در خصوص امور و پدیدارهایی که مشمول عقلانیت واقع می‌شوند پرسش کرد. در باب چپستی عقلانیت توضیحات متنوعی ارائه شده. برخی آن را با عدم ارتکاب تناقض در نظر و اندیشه مرتبط دانسته‌اند و از همین نکته برای تعریف عقلانیت در حوزه عمل نیز کمک گرفته‌اند. شماری آن را با کوشش برای حل مسائل (نظری و عملی) یکسان دانسته‌اند و گروهی نیز آن را معادل فعالیت‌های هدفمند به شمار آورده‌اند و بالاخره برخی آن را معادل اتخاذ رویکرد نقادانه در قبال مسائل و امور تلقی کرده‌اند. پژوهشگاه علوم و هنر

در مورد امور و هستارهایی که مشمول عقلانیت واقع می‌شوند از نظام‌های باور، نظریه‌ها، افعال و کنشها، افراد و حتی نهادها یاد کرده‌اند. بر این نکته نیز در بحث از عقلانیت تأکید می‌شود که عقلانیت یک پدیدار انسانی است و به همین اعتبار از تحولاتی که در جامعه انسانی و دیدگاه‌های آدمیان پدید می‌آید تأثیر می‌پذیرد و به اعتبار همین تأثیر پذیری ماهیتی سیال و متطور پیدا می‌کند که ارائه یک تعریف جامع و مانع (به اصطلاح منطقیین) را برای آن مستحیل می‌سازد. شاید تعبیر مناسب‌تری برای عقلانیت، شیوه زندگی و سنت باشد. عقلانیت

یک نوع شیوه زندگی است و سنتی است که کسانی بروفق آن زیست می‌کنند و امور زندگی خود را بر طبق آموزه‌های آن سامان می‌دهند. زیست جهانی است که افرادی ساکنان آن به شمار می‌آیند و از برکات حضور در آن برخوردار می‌شوند.

○ نتایج دین‌ورزی (تدین) غیرعقلانی چیست؟

● این پرسش از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و می‌باید به مفاد و مضمون آن توجه دقیقی مبذول داشت. هم در گذشته و هم در زمانه کنونی متفکرانی بوده‌اند که اعتقاد داشته‌اند، دین «ورزیدنی» است نه «اندیشیدنی» و از این رو به پارسایان و دینداران توصیه می‌کرده‌اند که به عوض آنکه خود را به زحمت بیندازند و درگیر بحث‌های عقلی و مباحث نظری کنند، آینه دل را صیقل بزنند و باروی آوردن به عمل و نه غرقه شدن در نظر به گوهر سعادت معنوی دست یابند و صفای ضمیر و آرامش خاطر و بصیرت باطنی کسب کنند. این متفکران تا آنجا پیش رفته‌اند که گزاره‌های ایمانی را فاقد محتوای معرفتی اعلام کرده‌اند و اثر آنها را صرفاً از سنخ تهذیبی و تحذیری و ارشادی و عملی (به شیوه کنش - گفتارها) دانسته‌اند که اطلاع بر آنها سبب ایجاد تغییری عملی در مخاطب می‌شود نه آنکه بر علم وی بیفزاید.

این رویکرد در میان شماری از افراد از

جاذبه زیادی برخوردار است و تأکید آن بر پرداختن به عمل نیز می‌تواند به مثابه امتیازی مثبت در برابر بی‌عملی بسیاری از مدعیان دینداری به شمار آید که ظاهراً فارغ از امور عملی به گمانزنیهای بی‌حاصل سرگرمند و خیال حوصله بحر می‌پزند.

اما واقعیت این است که گسستن رابطه میان عقلانیت با تکاپوهای عملی در هر قلمرویی می‌تواند به بروز نتایج بسیار نامطلوب و حتی فاجعه‌بار منجر شود. ایمانی که اتکای اساسی و استوار به شناخت عمیق نظری نداشته باشد همواره در معرض این خطر قرار دارد که از سوی کسانی که از جاذبه‌های شخصی و قوت تأثیرگذاری عاطفی و احساسی برخوردارند مورد سوءاستفاده قرار گیرد. نمونه‌های تاریخی در میان همه ادیان در این زمینه چنان زیاد است که حاجت به ذکر مثالهای خاص را از میان بر می‌دارد. عمل ورزشان علاوه بر آنکه در معرض خطر آلت دست شدن دارند با خطر تحجر و جزمیت افراطی و خارجی مسلک شدن نیز روبرو هستند و کیست که نداند سهمگین‌ترین و وحشتناک‌ترین انواع خشونتها از قبل این قبیل ایمانهای جازمانه و متحجرانه پدید می‌آید.

عصای عقل همواره می‌تواند و می‌باید مددکار سالکی باشد که در جهانگردی هر چه زمینه داناییها و معرفت‌های قبلی فراخ‌تر و غنی‌تر و هر چه تواناییهای ذهنی و نظری گسترده‌تر باشد، امکان دستیابی به بهره‌های ایمانی در سیر و سلوک معنوی بیشتر خواهد بود.

این نکته به تحقیق رسیده که تجربه‌های معنوی حتی عارف‌ترین عارفان نیز در خلأ واقع نمی‌شود بلکه رنگ و بو و عطر و طعم معرفت پیشینی خود آنان را به همراه دارد. داستان ابن عربی و مشاهده شیعیان در سلوک معنوی آنها گونه‌ای که در فتوحات مکيه شرح کرده بی‌نه محکمی در این زمینه است. داستان دانه و مشاهده پیامبر اکرم (ص) نیز در سفر معنوی این اعجوبه ایتالیایی که شرح آن در سه گانه برزخ و دوزخ و بهشت آمده قرینه قاطع دیگری در این زمینه است. سیر و سلوک‌های معنوی را می‌توان به تمثیل با گشت و گذارهای این جهانی مانند ساخت. جهانگردی که بدون هیچ پیش زمینه معرفتی و آشنایی قبلی به سرزمینی تازه سفر می‌کند، احیاناً اطلاع چندان زیادی به دست نمی‌آورد و حظ و بهره وافر نمی‌برد. در مقابل آنکه از پیش دانسته‌های زیاد اندوخته و با چننه‌ای پر قدم در راه گذارده در هر گام گوهر تازه‌ای شکار می‌کند و سینه خود را از یافته‌های تازه پر می‌سازد. برای سالکان قلمروهای معنوی نیز وضع بر همین منوال است. بهره‌هایی که برای مثلاً مولانا جلال‌الدین در سلوک روحانیش حاصل می‌شود با بهره‌هایی که برای روستایی ساده دلی به دست می‌آید که در مجلس سماع او حاضر شده، از حیث قوت و شدت و عمق و غنا یکسان نیست و نمی‌تواند باشد. میزان برخورداری بعدی این دو سالک از

دستاوردهای سیر و سفر خود نیز به یک اندازه نخواهد بود.

حافظ که خود در سرزمینهای معنوی سیر و سیاحتها داشته و به دوردستها سفر کرده و در عمق دریاهای معنا گورهای فاخر و گرانددر به دست آورده در بیت بسیار عمیقی به این همراهی نزدیک عقل و معنا تأکید می کند آنجا که می گوید:

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش

ساقیامی ده به قول مستشار مؤتمن

عقل است که به رهرو می گوید باید از این تراز فراتر رفت و می (زایل کننده عقل) نوشید و به حیطه ها و عرصه های تازه وارد شد.

○ عقلانیت و معنویت یادین عقل مدارانه

به مطلق گرایی می انجامد یا نسبی گرایی؟

چرا؟

● معنویت عقل مدارانه نه مطلق گرایانه است و نه نسبی گرایانه (در معنای مذموم این دو واژه)، بلکه واقع گرایانه است. واقع گرای عقل مدار و معنا شعار به این نکته توجه دارد که عقل او معصوم از خطا نیست و آنچه که به عنوان معرفت عقلانی کسب کرده چیزی نیست جز مجموعه ای از بر ساخته ها و فرضهایی که به عالم فرافکننده.

به قول مرحوم ادیب پیشاوری:

همه آنچه اندر کتب دیده ای

ز فرزندگان یا که بشنیده ای

فسانه ای به هم کرده زین عالم است
فزون است عالم فسانه کم است
در میان این فرافکننده ها (یا به قول مرحوم ادیب، فسانه ها)، آن دسته که در برابر تلاشهای صادقانه فرد برای ابطال مقاومت کرده اند، شایستگی آن را دارند که (به نحو موقت و تا زمانی که ابطال نشده باقی مانده اند) در ساختن بنای معرفت مورد استفاده قرار گیرند. واقعگرایی

عقل مدار و معنا شعار به این نکته توجه دارد که عالم (یا عرصه واقعیت) به مراتب فراخ تر از دایره حدسها و فسانه پرازیها و یا تجربه های شخصی و معنوی اوست. او می داند که حتی تجربه های شخصی نیز، حتی با فرض آنکه کاملاً صادق باشند، باز هم نمی از دریایی بیکرانه به شمار می آیند که بسا اگر در پرتو تصویر جامع تری رؤیت شوند، شأن و موقعشان به گونه دیگری لحاظ شود. از این رو چنین عقل مداری از هر

نوع مطلق گرایی جازمانه در عرصه نظر یا معنا پرهیز می کند. از سوی دیگر عقل مدار واقعگرا به وجود واقعیتی مستقل از ذهن و زبان و قرارداد میان آدمیان باور دارد و این نکته را نیز پذیرفته که شناخت این واقعیت علی الاصول امکان پذیر است و به این اعتبار به ورطه نسبی گرایی معرفتی نمی لغزد و به قبول این مدعا تن نمی دهد که حقیقت تنها در درون چارچوبهای خاص معنا پیدا می کند و حقیقت فرا چارچوب وجود ندارد. واقعگرا چنان که پیش تر نیز اشاره شد حتی سپهر معنایی و جهان

عقلانیت ارائه نمایید؟

● ارائه تعریف دقیق و جامع و مانع از مفاهیمی که مصداق عینی ندارند، کاری است بس مشکل، بل محال، اما اگر بخواهیم روایت کوتاه از سرگذشت عقل در بستر تاریخ عرض کنم، باید بگویم که عقل در جهان اسلام سرگذشتی داشته و در جهان مغرب زمین در سده‌های پیشین سرگذشتی دیگر. در جهان فکری اسلام تعریفی که فلاسفه از عقل عرضه داشته‌اند، عبارت است از قوه‌ای که انسان به مدد آن کلیات را ادراک می‌کند و جهان را به یاری سوالات و مفاهیم عام و کلی تفسیر می‌کند، به سخن واضح، کار هستی‌شناسانه انجام می‌دهد. این عقل در نگره اکثر فلاسفه اسلامی نمی‌تواند و نباید با دریافتهای وحیانی تعارض داشته باشد و این دو منبع و منشأ معرفت بایستی آدمی را به سرمنزل مقصود برسانند. اما در جهان غرب بعد از کانت دغدغه‌های فلاسفه از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی تغییر یافت و رهاورد این تغییر رویکرد، کندوکاو در عقل و معرفت بشری بود. با ظهور عصر علم‌زدگی و به تبع انشقاق در ساحت‌های وجودی انسان، عقل نیز به دو شاخه عمده عقل هستی‌شناختی و عقل ابزاری تقسیم شد، عقل

ارزشها را هم عینی می‌داند و در این حوزه نیز از تسلیم شدن به نسبی‌گرایی اجتناب می‌ورزد. ارزشهای عینی البته واجد محتوای معرفتی هستند و به این اعتبار می‌توانند در عرض کاوشهای عقلانی قرار گیرند و مضمون نقد و بررسی و ارزیابی عینی واقع شوند و بنابراین از ورطه نسبی‌گرایی به در روند.

○ مهم‌ترین سوالات فلسفه دین در جامعه کنونی کدامند؟ و راه‌حل پاسخ آنها؟

● استقصای مهم‌ترین سوالات فلسفه دین در جامعه کنونی نیازمند انجام یک تحقیق آماری جامعه‌شناسانه است؛ عرضه پاسخ و ارائه راه‌حل نیز فرع بر جمع‌آوری پرسشها. از آنجا که شخصاً چنین تحقیقی را به انجام نرسانده‌ام در مقامی نیستم که بتوانم به این پرسش پاسخ مناسبی عرضه کنم.

□ مصاحبه با دکتر حسین نوروزی*

○ نسبت دین و عقلانیت، دیرینه‌ترین دغدغه بشری از عصر اسطوره تا دوره پساتجدد بوده است و بی‌تردید مهم‌ترین مسئله‌الهیاتی معاصر، در جهان آشوبناک معرفتی است، لذا در ابتدا تعریفی از

*. دانش آموخته فلسفه غرب؛ از آثار دکتر حسین نوروزی می‌توان به «الهیات سیستماتیک» (۳ جلد، ترجمه پُل تیلیش، «پویایی ایمان» (ترجمه پُل تیلیش، «دین طبیعی و الهیات مسیحی» (ترجمه چارلز روان، «الهیات سیستماتیک» (ترجمه پانن برگ، «فلسفه زبان دینی» (ترجمه) دان استیو، اشاره کرد.

لذا اگر معنویت را تاریخ‌مندانه نگاه کنیم، تا چه اندازه‌ای بشر امروزی می‌تواند نیازهای غیرمادی را با معنویت رفع نماید؟

● پاسخ این سؤال بستگی تام دارد به اینکه ما چه قرائتی از معنویت داشته باشیم. این سؤال حضرت‌عالی یک پیش‌فرض اساسی دارد که محل چند و چون است یعنی این عبارت که «معنویت هویت مستقل از دین و عرفان و سنت دارد». به نظر بنده، معنویت نه تنها هویت مستقلی ندارد، بلکه یکی از دستاوردهای بی‌بدیل ادیان الهی است. به باور بنده، انسان معنوی انسانی است که در اثر دین پژوهی و دین‌ورزی به درجه‌ای رسیده که به یک رویکرد معرفتی خدامحورانه و گرایش خدا‌باورانه دست یافته است و مؤلفه معرفتی این رویکرد آن است که خدای ادیان را به کل هستی حاکم و ناظر می‌داند و بر این باور عمیق است که کل ممکنات و مخلوقات عین‌الربط به خدا هستند و هویت مخلوقات عین وابستگی و اتصال به مبداء هستی و خداست و مؤلفه غیرمعرفتی این گرایش آن است که به حالتی از مراتب روحی دست می‌یابد که جلوه‌های این معرفت در تمام لایه‌ها و ساحات وجودی ظاهری و باطنی انسان متجلی می‌شود. یعنی فرد به عبودیت خالصانه و عابدانه به درگاه حضرت حق می‌پردازد. شاید این ایراد به ذهن خطور کند که بر اساس این تعریف، معنویت ناشی از ادیان

هستی‌شناختی همان قوه‌ای است که انسان به مدد آن جهان را تفسیر می‌کند و به تنظیم رابطه انسان با خویشتن، جهان و مبداء هستی می‌پردازد، اما عقل ابزاری خود را به تنظیم رابطه و سائط با غایات و مقاصد خودساخته بشری محدود می‌کند، بر اساس عقلانیت ابزاری، حریم عقل و عقلانیت بسیار محدود بوده و تنها مختصر به مهندسی ابزار و تنظیم و تهیه وسایل برای دستیابی به مقاصد اقتصادی و دنیوی است. تعیین هدف و غایات هستی، به میل و اراده بشری بستگی دارد و خارج از ساحت وجودی انسان غایتی متصور نیست. حوزه ارزش از حوزه دانش جداست، حوزه عقل، حوزه غیر ارزشها و حوزه ارزشها، غیرعقلانی است. رفتار عقلانی، رفتاری است که بر اساس راحت‌ترین وسایل دستیابی به اهداف طراحی می‌شود، نه رفتاری که اهداف قابل دفاع عقلانی دارد. عقلانیت ابزاری امروزه بر ذهن و ضمیر انسان مدرن حکمفرمایی دارد و عقلانیت هستی‌شناختی به خاطر غلبه عقلانیت ابزاری، لب‌فرو بسته و کورمال کورمال پیش می‌رود.

○ اگر به معنویت به صورت معنویت بماهو معنویت نگاه کنیم، موضوعی است که از دین، عرفان و سنت جداست و خود هویت مستقل دارد، بشر از عصر اسطوره‌ها تاکنون با معنویت همراه بوده،

غیرتوحیدی مثل آیینهای هندویی از حوزه تعریف بیرون می‌مانند. اما به نظر بنده معنویت امری است ذو مراتب و مشکک، مراتب عالی آن را می‌توان در ادیان الهی جستجو کرد و مراتب دانی و نازل آن را در آیینهای بشری. اما اینکه این معنویت تا چه اندازه می‌تواند نیازهای غیرمادی بشر را رفع نماید، باید خاطر نشان ساخت که بر اساس تعریفی که از معنویت ارائه شد یعنی خدامداری در مقام نظر و عبودیت در مقام عمل، این معنویت می‌تواند پاره‌ای از مشکلات اساسی عصر حاضر را رفع نماید. در توضیح سخن باید گفت که بر اساس نظر روانشناسان و انسان‌شناسان آدمی از دو سنخ متفاوت از نیازها برخوردار است، نیازهای صرفاً زیستی و نیازهای معنوی. نیازهای صرفاً زیستی در نیازهایی از قبیل تغذیه، پوشاک، مسکن، امنیت و ازدواج خلاصه می‌شود و انسان با عقل دنیوی و معیشت‌اندیش خود می‌تواند

این نیازها را مرتفع سازد و امروزه میزان مقبولیت حکومتها به توفیق آنها در رفع این نیازها ربط و نسبتی عمیق دارد. اما نیازهای معنوی انسان متنوع‌اند، نیازهای اساسی معنوی عبارتند از جهت‌یافتگی زندگی، شورمندی حیات، معناداری زندگی، نیاز به پرستش موجود متعالی، نیاز به احترام، آرامش روحی و روانی و جز اینها. بسیاری از مکاتب بشری مثل مکتب اگزیستانسیالیسم تکوین یافته‌اند تا به پاره‌ای از

وجودی انسان را درمان نمایند، اما این معنویت دینی است که می‌تواند به این پرسشهای وجودی پاسخ دهد. فی‌المثل کدام مکتب بشری است که اضطراب برآمده از مرگ را که سرپای وجود انسان را درمی‌نوردد و به کل هستی و ذهن و ضمیر انسان سایه می‌اندازد، با دستاوردهای صرفاً بشری پاسخ دهد، مگر نه این است که ادیان گوهر ناب معنویت را در دست بشر قرار می‌دهند تا با استفاده از دستاوردهای ادیان به حیات خود معنا دهند و در این جهان مؤمنانه و شادمانه زندگی کنند و با دلی آرام و قلبی مؤمنانه و مطمئن و ضمیری امیدوار به دیدار رب بشتابند و با پیش کشیدن مسئله معاد، به اضطراب ناشی از کرانمندی و جلوه آن مرگ، پاسخ دهند. به نظر بنده می‌توان با (۱) بهره‌گیری از آموزه‌های بی‌بدیل دین اسلام و (۲) کاربردی کردن این آموزه‌ها به نیازهای اساسی معنوی پاسخ داد.

نکته دوم یعنی کاربردی کردن این آموزه‌ها و عملیاتی کردن آنها بسیار مهم است و یک خلأ عمده در ابلاغ دینی محسوب می‌شود. مبلغان دینی ما باغ پرسبزه و زیبایی معنویت را به مستمعان نشان می‌دهند، اما راه و جاده منتهی به این باغ را کمتر نشان می‌دهند که تنها با کاربردی کردن تعالیم و حیانی این جاده نشان داده می‌شود.

○ شما چه ویژگیهایی برای معنویت

قابل هستید؟

● چنان که در پاسخ سؤال اول اشارت رفت، توصیف و تعریف مفاهیم غیر محسوس، مشکل بلکه محال است. زیرا مفاهیم غیر محسوس به خاطر لغزندگی مثل ماهی از دستان تعریف می‌گیرند و ارائه تعریف مفهومی را مشکل می‌سازند. به هر روی به نظر بنده معنویت عبارت است از خدامحوری در مقام نظر، اما این خدامحوری در مقام عمل نیز لوازمی دارد. از جمله آنکه این رویکرد باعث می‌شود که مناسبت خود را با خدا، انسانهای دیگر و خویشتن تنظیم کند، اما در خصوص رابطه انسان با خدا باید گفت که خدامحوری انسان را عبد می‌سازد و خلعت زیبای عبودیت و بندگی را به تن انسان می‌پوشاند اما در خصوص انسانهای دیگر باید گفت که خدا مداری باعث می‌شود که انسان به دیگران محبت بورزد و با انسانهای دیگر به عنوان شخص برخوردار نماید نه فرد. وقتی آدمی با دیگری به مثابه شخص معامله کند، تمام لوازم شخص از جمله شخصیت را به او بار خواهد کرد و از انحلال هویت و فردیت او دست خواهد کشید و از نگاه به دیگران به عنوان فرد یا شیء object خودداری خواهد کرد، زیرا این نوع نگاه، باعث می‌شود که آدمی دیگران را به استثمار و استخدام خود درآورد و کرامت و حرمت انسان را نقض نماید، اما خدامحوری از حیث رابطه انسان با خویشتن باعث می‌شود که انسان به شخصیت و هویت

○ تلفیق معنویت و عقلانیت تا چه حد می‌تواند پاسخگوی چالشهای فکری - فلسفی معاصر باشد؟

● به نظر بنده جمع معنویت و عقلانیت یکی از نیازهای اساسی بشر مدرن به شمار می‌آید و در سنت فلسفی ما نیز ریشه دارد. برخی از تمدنها مثل تمدن هندی، عقلانیت را در پای معنویت ذبح کرد و برعکس در تمدن مدرن غرب، عقلانیت بر معنویت استیلا داشته است. عقلانیت و معنویت بر دو ساحت وجودی انسان تعلق دارند و جمع این دو می‌تواند ما را به سر منزل مقصود برساند. خاستگاه عقلانیت، «عقل» و خاستگاه معنویت، «دل» است و بجاست که در حوزه اندیشه اسلامی حق این دو کانون اصیل هستی انسان ادا شود. معنویت بدون عقلانیت به تعصب و سوگیری کورکورانه منتهی می‌شود و معنویت عاری از عقلانیت هستی‌شناسانه، نمی‌تواند در برابر امواج سهمگین شکاکیت تاب مقاومت بیاورد و به ناچار چنین معنویتی باید دست از تمام مظاهر دنیا بشوید و زاهدانه

در کنج یک گوشه از عالم عزلت گزیند و گرنه دچار تزلزل بنیادین هستی‌شناسانه خواهد شد. برعکس، عقلانیت بدون پشتوانه معنوی، به عقل ابزاری تبدیل می‌شود و این‌گونه عقلانیت تنها به استدلال محدود می‌شود و به جنبه شناختاری منحصر می‌گردد که تنها به درد کشف وسایل مناسب به غایات می‌خورد. این عقلانیت بسیار خطرناک است و بیشتر دامن پوزیتیویستهای منطقی را فرا گرفته که برای گزاره‌هایی که از دایره قضاوت عقل ابزاری بیرون می‌مانند ارزش قائل نیستند و آن گزاره‌ها را خالی از معنا و مهمل قلمداد می‌کنند. جمع عقلانیت و معنویت به نفع هر دو مؤلفه است. نفعی که معنویت از این تلفیق می‌برد، آن است که دارای پشتوانه معرفتی و عقلانی می‌شود و این کم بهره‌ای نیست و انسان معنوی با بهره‌گیری از ابزارهای عقلانی، دستاوردهای معنوی خود را به صورت سازگار و عاری از تناقض به دیگران بیان می‌کند. سهم عقلانیت از این تلفیق آن است که از صورتی گرایشی و استدلال‌گرایی و تنظیم روابط و وسایل مناسب با غایات باز می‌ایستد و شعورمندانه به مسائل غایی بشر اهتمام می‌ورزد.

عقلانیت و رابطه عقل و وحی دارید؟

● تیلیش عقلانیت و به تبع عقل را به دو مقوله مهم عقل ذاتی یا ماهوی و عقل وجودی تقسیم می‌کند. عقل در مرتبه ماهیت و ذات با خدا متحد است و از هر تعارض درونی به دور. ولی در مرحله وجود، عقل هبوط می‌کند و اتحاد دوباره خود با اصل و مبداء خویش را طلب می‌کند. عقل وجودی دارای سه تعارض بنیادین درونی است. «خود محوری - دیگر محوری»، «نسبی‌گرایی - مطلق‌گرایی» و «عاطفه‌گرایی - صورتی‌گرایی» تعارضات عقل وجودی‌اند. در اینجا به دو تا از تعارضات مهم یعنی تعارض عقل خودمحور و عقل عاطفه‌گرا و صورت‌گرا کفایت می‌کنیم.

عقل خودمحور از قانون تبعیت می‌کند و این قانون را در خویش به عنوان موجود عقلانی می‌یابد. خودمحوری در عرصه‌های نظری و عملی هر فرهنگی فعال است و به معنای انقیاد از اصولی است که حیطه‌های فرهنگ فردی و اجتماعی را کنترل می‌کند. این اصول اعتبار مطلق دارند، اما عقل دیگرمحور از قانون خارج از انسان تبعیت می‌کند و قوانین بیگانه از ساحت وجودی انسان چه قوانین دنیوی، چه دینی بر عقل تحمیل می‌شوند و آزادی خلاق انسان را از بین می‌برند و این تعارض در عقل خدا محور مرتفع می‌شود، عقل خدا محور عقلی است که با کنه و ژرفای خویش یعنی خدا متحد است و بنابراین خدا محور عقلانی که از

○ با توجه به اینکه حضرت تعالی پاره‌ای از آثار مهم پل تیلیش از جمله الهیات سیستماتیک و پویایی ایمان را ترجمه کرده‌اید، چه دریافتی از نظرایشان درباره

اتحاد ساختار و ژرفای عقل برمی آید، وحی را

پیش می کشد. به دیگر بیان، خدامحوری اظهار

می دارد که قانون برتر الهی در همان حال قانون

درونی خود انسان است و در مبداء هستی که

مبداء خود انسان است، ریشه دارد. اما درباره

تعارض صورتگرایی و عاطفه گرایی که به

مبحث عقلانیت و معنویت ربطی وثیق دارد،

باید گفت که صورتی گرایی در کارکردهای

حقوقی و شناختاری عقل تبلور می یابد و غلبه

عنصر عاطفی در کارکردهای اجتماعی و زیبایی

شناختی رخ می نماید. صورتی گرایی در عرصه

شناخت وقتی تحقق می یابد که علوم کمی از

قبیل ریاضیات و هندسه و منطق صورتی انگاره

تمام علوم تلقی می شوند و در عرصه حقوقی

به ضرورت ساختاری قضاوت تأکید می کند و

از ربط و نسبت قواعد حقوقی با واقعیت بشری

سؤال نمی کند و عاطفه گرایی بدون معیارهای

عقلانی، به ترجیح سلاقی و علایق شخصی و

بی ملاک در عرصه های زیبایی شناسی و هنری

منتهی می شود. بنا به باور تیلیش، وحی بر این

تعارض چیره می شود، زیرا وقتی سرهستی

(خدا) در تجربه وحیانی مکشوف می گردد، کل

حیات و ساحت های وجودی انسان را سیراب

می کند، یعنی آنچه مبداء وجود و معناست، مبداء

ساختار عقلانی و مشارکت عاطفی نیز شمرده

می شود. دل بستگی فرجامین ما که در رخداد های

وحیانی مکشوف می گردد، نیازهای کل

کارکردهای انسان را برآورده می سازد و کل

○ در نظر تیلیش، عقلانیت و دین چه

ربط و نسبتی با یکدیگر دارند؟

● به نظر تیلیش در حوزه دین و دین پژوهی

مسائلی وجود دارند که عقلانیت را اقتضا

می کند. یکی از آنها اصل عقلانیت معناشناختی

است. با توجه به اینکه متکلم از واژگانی بهره

می گیرد که به حوزه های دیگر معرفتی تعلق

دارند و نیز هر واژه مهم کلامی از مجرای سطوح

معنایی متعدد عبور می کند و آکنده از معانی

ضمنی می شود، بنابراین ایضاح مفهومی واژگان

ضرورت تام دارد.

دومین مسئله ای که کاربست عقلانیت را

توجیه می کند، عقلانیت منطقی است. اصل

عقلانیت منطقی بیش از همه به ساختارهایی

اشاره می کند که هر گونه گفتمان معنا دار را

تعیین می کنند و در رشته منطق صورت بندی

می شوند. دین پژوهی مثل هر علم دیگری به

منطق صورتی ربط و نسبت دارد.

سومین مسئله ای که در حوزه دین پژوهی،

عقلانیت را باعث می شود، عقلانیت

روش شناختی است. دین پژوهی باید از روش

خاص یعنی شیوه معین استنتاج و بیان گزاره های

خویش پیروی کند. ارائه سیستماتیک و

نظام مند پیام دین، سازگاری عبارتهای شناختاری

را در حیطه معرفت روش مندانه دین پژوهی

اقتضا می کند.